

تأملی در موضوع شناسی غنا

نویسنده: محمد صادق یوسفی مقدم

مجله فقه دوره ۱۷، شماره ۶۴، تابستان ۱۳۸۹

باسمه تعالی

چکیده

در این مقاله با نگاهی اجمالی به نظرات فقیهان درباره حکم غنا، موضوع غنا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؛ زیرا پرداختن به حکم غنا نیازمند تبیین جامع موضوع آن است. از این رو نخست مفهوم غنا را از حیث لغت و اصطلاح، تبیین و سپس مهم ترین تعریف های فقیهان در موضوع غنا را نقل می کنیم، و در نقد آن ثابت خواهیم کرد که آن تعریف ها از جامعیت برخوردار نیستند. سپس تعریف منتخب از موضوع غنا را ارائه و نقش هریک از واژگان در موضوع را به اختصار تبیین خواهیم کرد.

کلیدواژه‌ها

غنا؛ صدا؛ صدای نیکو؛ صدای معنادار؛ طرب؛ ترجیع؛ خفت؛ لهو؛ زور؛ لغو و تناسب

اصل مقاله

نگاهی کلی به حکم غنا

۱. فقیهان شیعه

درباره حرمت غنا، میان فقیهان شیعه فی الجمله اختلافی وجود ندارد، جز آنکه تعبیرات آنان در بیان حرمت متفاوت است. آنان بر حرمت غنا ادعای اجماع کرده اند:

شیخ طوسی (م ۴۶۰) و ابن ادریس (م ۵۹۸) ادعای اجماع را با تعبیر (عندنا) بیان کرده اند؛ برخی مانند نراقی بر حرمت غنا ادعای اجماع مسلمین کرده اند؛ ۱ صاحب جواهر ادعای اجماع محصل و منقول کرده است؛ ۲ میرزای قمی آن را ضروری دین شمرده است؛ ۳ و شیخ بهایی آن را مورد اجماع امامیه دانسته است. ۴

اکثریت قریب به اتفاق فقیهان شیعه معتقد به حرمت نفسی غنا هستند و تعداد اندکی از آنان بر این باورند که حرمت غنا، به جهت اجتماع آن با سایر محرّمات است. از این رو بسیاری از آنان به صورت صریح به حرمت غنا فتوا داده اند:

ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷) می نویسد: (یحرم... والغناء كله); ۵ محقق حلی (م ۶۷۲) حرمت غنا را نفسی دانسته و می گوید: (ما هو محرّم فی نفسه... والغناء...); ۶ یحیی بن سعید حلی (م ۶۸۹) نیز آورده است: (ویحرم اللب بالنرد و... والغناء...); ۷ علامه حلی (م ۷۲۶) حرمت غنا را نفسی دانسته و چنین تعبیر کرده است: (ما نص الشارع علی تحریمه کعمل الصوره المجسمه والغناء); ۸ شمس الدین محمد بن قطان، مانند محقق حلی حرمت غنا را نفسی دانسته و می گوید: (ما هو محرّم فی نفسه کعمل الصور المجسمه والغناء...); ۹ شهید اول (م ۷۸۶) نیز می نویسد: (ویحرم عمل الصور المجسمه والغناء). ۱۰ برخی از فقیهان، مانند شیخ صدوق، (م ۴۱۳) با استفاده از تحذیر و انذار موجود در آیات و روایات، فتوای حرمت را چنین بیان کرده اند: (وإیاک والغناء، فإن الله توعّد علیه النار). ۱۱ این بیان شیخ صدوق به مجامع روایی نیز منتقل شده است. ۱۲

۲. فقیهان اهل سنت

فقیهان اهل سنت در جواز و عدم جواز غنا اختلاف نظر دارند. امام مالک ۱۳ و عظیم آبادی ۱۴ تعبیر به کراهت غنا کرده اند؛ هرچند قرطبی ۱۵ و آلوسی ۱۶ با ذکر شواهدی گفته اند مراد از کراهت در تعبیرات فقیهان، همان حرمت است، ولی شافعی در هنگام بیان نظر خود مبنی بر کراهت غنا، ۱۷ و نیز مجیب الدین نووی در بحث از کراهت غنا، ۱۸ تصریح می کنند که مراد آنان از کراهت، حرمت نیست.

برخی از فقیهان اهل سنت، غنا را مباح می دانند؛ آنان بر این باورند که حرمت غنا، به جهت جمع شدن آن با محرمات خارجی دیگر است، چنان که در کتب فقهی آنان آمده است: (فالتغنی من حیث کونه تردید الصوت بالالحان مباح لا شیء فیه ولكن قد یرض له ما یجعله حراماً أو مکروهاً). ۱۹

همچنین گفته شده است که غزالی معتقد به جواز غناست؛ زیرا به اعتقاد وی حرمت غنا از جهت محرمات خارجی است. وی از قول شافعی نقل کرده است که هیچ یک از علمای حجاز، سماع و غنا را مکروه نمی دانند. ۲۰

برخی از فقیهان اهل سنت، مانند آبی ازهری و قادری حنفی، مثل بیشتر فقیهان شیعه معتقد به حرمت نفسی غنا هستند. ۲۱

ضرورت تبیین موضوع غنا

پیش از بیان دلایل حرمت غنا، لازم است موضوع و مفهوم آن مورد بررسی قرار گیرد؛ زیرا شناخت موضوع غنا در تعیین نوع حکم، نقش اساسی دارد؛ چراکه احکام دایرمدار موضوعات، و موضوعات علت وجودی احکام به شمار می آیند (الأحكام تدور مدار الأسماء).

هرچند غنا از موضوعات مورد ابتلای همگان است و فقیهان به طور معمول درباره موضوع شناسی غنا بحث کرده اند، این موضوع همچنان در ابهام و محل نزاع و کشمکش جدی متفکران حوزه فقه است.

لازم به یادآوری است که بیشتر فقیهان، غنا را از موضوعات استنباطی می دانند که مانند استنباط حکم شرعی، تعیین آن وظیفه مجتهد است و کسانی که فقیه نیستند در این گونه موضوعات یا باید به احتیاط عمل کنند و یا آنکه از فقیهی جامع شرایط، تقلید نمایند؛ هرچند برخی از فقیهان، مانند محقق نراقی^{۲۲} و شهید ثانی^{۲۳} غنا را از موضوعات صرف دانسته اند. بیشتر فقیهان برای دستیابی به موضوع غنا، تلاش خود را بر ارائه تعریفی جامع از غنا متمرکز کرده اند، و برخی که نتوانسته اند به تعریف جامعی دست یابند، غنا را به رسم تبیین کرده اند. اکنون لازم است به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی غنا بپردازیم.

معنای لغوی غنا

کلمه (غناء) به فتح غین (غناء) به معنای ضد فقر، کفایت و نفع است، بنابراین وقتی گفته می شود: (هذا شيء لا غناء فيه)، یعنی آن شیء نافع نیست و به قدر کفایت نمی باشد؛^{۲۴} و به کسر غین (غناء) از سماع،^{۲۵} به معنای صدا می باشد.^{۲۶} برخی گفته اند: (غناء به معنای بلند کردن و در پی هم آمدن صداست).^{۲۷} غنا براساس قیاس باید به ضم غین (غناء) خوانده شود: (وقیاسه الضم، لأنه صوت وقال فی الکلیات الغناء بالضم والمدّ التغمی و...)^{۲۸} ولی مشهور قرائت آن به کسر غین است.

معنای اصطلاحی غنا

مهم در مباحث مربوط به غنا، موضوع شناسی آن است. از این رو باید بررسی شود که فقیهان چه چیزی را موضوع غنا می دانند. آنان برای تبیین مفهوم و موضوع غنا، تعریف های گوناگونی بیان کرده اند:

۱. تعریف غنا به نیکو و نرم نمودن صدا

برخی غنا را به نیکو کردن صدا و لطیف و نرم نمودن آن تعریف کرده اند. این تعریف را به شافعی نسبت داده اند: (تحسین الصوت وترقیقه).^{۲۹}

صدای نیکو از کمال های خدادادی به برخی انسان هاست؛ برخی به صورت اجمال، و برخی در حد بالایی از آن برخوردارند. برخی نیز هرچند از نعمت خدادادی صدای نیکو محروم اند، از طریق تناسب صدای خود با قواعد موسیقی، نیکویی را به صورت اجمال کسب می نمایند.

به نظر می آید صدای نیکو برای تحقق موضوع غنا شرطی لازم است؛ زیرا با صدای کریه هیچگاه موضوع غنا محقق نمی شود، اما شرط کافی برای تحقق موضوع غنا نیست؛ زیرا:

۱۰. از روایات استفاده می شود که صدای نیکو و توان بر خوانندگی، به تنهایی موضوع غنا نیست، مگر آنکه به حد ترجیع طرب آور برسد. امام سجاده(ع) در پاسخ کسی که از خرید کنیز دارای صدا سؤال می کند، می فرماید: (ما علیک لو اشترتها فذکرک الجنۃ؛ ۳۰ خرید آن اشکال ندارد اگر تو را به یاد بهشت بیاندازد).

در این روایت خرید کنیز دارای صدای نیکو، مورد سؤال است. از پاسخ امام(ع) استفاده می شود که خرید آن، در صورتی که با خواندن، شنونده را به یاد بهشت بیاندازد، اشکالی ندارد. اگر سؤال شود که در روایت یادشده سؤال از کنیز دارای صداست، نه کنیز دارای صدای نیکو؛ جواب این است که از پرسش و پاسخ در روایت استفاده می شود که مراد صرف صدا نیست، بلکه مراد صدای نیکویی است که انسان به آن متمایل می شود، و این یک برداشت عرفی است؛ زیرا اگر به کسی گفته شود، بخوان و وی بگوید صدا ندارم، متفاهم عرفی این بیان، آن است که صدای نیکو ندارد.

همچنین نعمات داودی و مناجات حضرت سجاده(ع) ضرب المثل است. در روایت آمده است که مناجات امام سجاده(ع) به گونه ای نیکو و دلربا بود، که رهگذران از شنیدن آن از حال می رفتند. ۳۱ از این روایت معلوم می شود که مناجات آن حضرت با صوت نیکو و جذاب بوده است.

افزون بر آنکه زیبایی صدای نعمتی خدادادی است. حسن صدا در روایات، با تعبیراتی مانند: (اجمل الجمال)، (حلیۃ القرآن) و به عنوان صفات پیامبران و امامان(ع) آمده است. ۳۲ بدیهی است چیزی که به عنوان صفت پیامبر و یا امام باشد فی نفسه اشکالی ندارد.

همچنین موارد قابل توجهی از قرائت اشعار به صورت جمعی در حضور پیامبر(ص) گزارش شده است. ۳۳ بنابراین صدای نیکو به تنهایی نمی تواند در تحقق موضوع غنا کافی باشد؛

۲۰. بر فرض اینکه انسان شک کند که صدای نیکو بدون ترجیع طرب آور، غناست یا نه، اصل اباحه مقتضی جواز خوانندگی با صدای نیکو و جواز استماع آن است.

بر این اساس آنچه در حاشیه کتاب مجمع الفائدة و البرهان آمده است، مبنی بر اینکه کشیدن صدا به تنهایی موضوع غناست، دارای اشکال است:

والظاهر أنه (الغناء) یطلق علی مد الصوت من غیر طرب فیکون حراماً إذ یصح تقسیمه الی المطرب وعدمه، بل ولا یبعد إطلاقه علی غیر المرجع والمکرر فی الحلق فینبغی الاجتناب. ۳۴

هرچند محشین ۳۵ از این نظر برمی گردند و داخل بودن صدای نیکو یا داخل نبودن آن در موضوع غنا را به عرف احاله می دهند، ولی باید توجه داشت که ارجاع به عرف نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا در مورد صدای نیکو شارع اظهار نظر کرده و

آن را از موضوع غنا خارج دانسته است. بدیهی است در هر موضوعی که شارع ابراز نظر کرده باشد، نظر عرف اعتباری ندارد.

اگر گفته شود، چون شارع در موضوع غنا حدود معینی را بیان نکرده است، ملاک تشخیص موضوع، فهم عرف است؛ پاسخ این است که اگرچه حدود موضوع غنا از نصوص به دست نمی آید، اما خروج صدای نیکو از موضوع غنا، قدر متیقن و امر مسلمی است که روایات زیادی بر آن دلالت دارد.

براساس آنچه گذشت (که هر صدای نیکویی غنا نیست)، نمی توان معادل فارسی غنا را آواز خوش، سرود، دوبیتی ۳۶ یا خوانندگی دانست؛ ۳۷ زیرا معنای دوبیتی و سرود در عصر حاضر بر اموری که غنا نیستند نیز صدق می کند، و اگر در برخی موارد سرود و یا دوبیتی مصداق معنای غنا قرار می گیرد، دلیل نمی شود که غنا مرادف دوبیتی، سرود یا خوانندگی دانسته شود؛

۳۸. از تعبیرات برخی فقیهان و محدثان استفاده می شود که آنان بین صدای نیکو و صدای نیکویی که به حد ترجیح طرب آور برسد، تفکیک قائل شده اند.

برای نمونه محقق کرکی در جامع المقاصد، پس از تعریف غنا می گوید هر نوع کشیدن صدایی حرام نیست، هرچند قلب را به خود جذب کند: (ولیس مطلق مد الصوت محرماً وإن مالت القلوب إليه ما لم ينته إلى حیث یکون مطرباً بسبب اشتماله علی التریجیع المقتضی لذلک). ۳۸.

تعبیر یادشده به روشنی بر این مطلب دلالت می کند که کشیدن صدا به گونه ای که نیکویی آن سبب جذب قلب ها گردد، مشکلی ندارد، مگر آنکه آن صدا به سبب اشتمال بر ترجیح، به حد اطراب برسد. بنابراین در این عبارت بین صدای نیکو و صدای با ترجیح از یک سو، و صدای با ترجیح و صدای با ترجیح مقتضی طرب از سوی دیگر، تفکیک شده است.

همچنین شیخ حر عاملی می گوید بر هیچ منصفی پوشیده نیست که نیکویی صدا، مستلزم غنا نیست، از این رو باید صدای نیکو را جایز دانست مگر آنکه به حد غنا برسد: (ما یخفی علی منصف أن تحسین الصوت لا یستلزم کونه غناءً فلا بد من تقییده بما لا یصل إلى حد الغناء). ۳۹

۲. غنا به معنای صدای مشتمل بر ترجیح

صاحب جواهر از برخی فقیهان نقل می کند که آنان به آوردن واژه ترجیح در تعریف غنا اکتفا کرده و گفته اند غنا، ترجیح صدا و کشیدن آن است. ۴۰ وحید بهبهانی نیز نقل کرده است که برخی گفته اند غنا صدای مشتمل بر ترجیح است. ۴۱

برای تأیید تعریف یادشده، به برخی از روایات فریقین که به طور مشترک ترجیح را تحریم کرده اند، می توان تمسک کرد؛ چنانچه حذیفه بن یمان از قول رسول خدا(ص)، ۴۲ و عبدالله به سنن از قول امام صادق (ع) و آن حضرت از رسول خدا

(ص) ۴۳ نقل کرده اند که آن حضرت ضمن نهی از آوازه‌های اهل فسق و گناهان کبیره، از قرائت قرآن با ترجیع غنا نهی کرده است: (سِجِّیءٌ مِّنْ بَعْدِی یُرْجَعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِیْعَ الْغِنَاءِ).

راوندی حدیث یادشده را از قول امام مجتبی(ع) نقل کرده است ۴۴ و شیخ بهایی در کشکول خود آن را به صورت مرسل آورده است. ۴۵

ترجیع چیست؟

ترجیع در لغت به معنای رفت و آمد (زیر و بم دادن) صدا در گلو آمده است، اعم از آنکه در قرائت، غنا یا نواختن نی باشد. ۴۶ برخی ترجیع را به نیکونمودن صدا در قرائت نیز معنا کرده اند، ۴۷ و برخی دیگر گفته اند ترجیع به معنای نزدیک بودن ضرب های حرکات صدا در حلقوم و یا بیخ بینی است. ۴۸

باب تفعیل و باب تفعّل آن (ترجیع و ترجّع) به معنای تردید و زیر و بم دادن صدا در گلو یا بُن بینی است. ۴۹ در حقیقت ترجیع با ضرب ها و برگرداندن های مکرر صدا ایجاد می شود.

ترجیع در اصطلاح خوانندگان به معنای (تحریر) است؛ تحریر افزون بر معنای آزاد کردن و خوب نوشتن، به معنای کشش دادن صدا هنگام آوازخوانی آمده است.

تصویر ترجیع به معنای یادشده، بدین گونه است که خواننده به هنگام خوانندگی مانند کبوتر قمری، کبک و بلبل صدای خود را فقره فقره و پی درپی ابراز می کند و چنین می گوید: (أَلَلَّآ... ۵۰). خوانندگی به گونه مذکور، همان زیر و بم دادن صدا به وسیله گلو یا بُن بینی است. از این رو می توان گفت که معنای لغوی ترجیع با معنای اصطلاحی آن تفاوتی ندارد.

حق این است که تعریف غنا به صدای دارای ترجیع درست نیست؛ زیرا:

۱. از نظر عرف صدای دارای ترجیع، به تنهایی غنا شمرده نمی شود و به تعبیر صاحب جواهر ۵۱ بیشتر صداها در قرائت قرآن، دعا، خطبه، شعر، در تمام شهرها و عصرها، از عالمان و غیر آنها، خالی از تحسین، مدّ و ترجیع نیست، و عرف آنها را غنا به شمار نمی آورد؛

۲. بیشتر فقیهان، افزون بر ترجیع، واژه اطراب را در تحقق معنای غنا سهیم می دانند ۵۲ و این بیانگر آن است که اگر ترجیع طرب آور باشد، حرام است و در غیر این صورت حرام نخواهد بود؛

۳. روایتی که بر حرمت ترجیع آورده شد، اثبات نمی کند که ترجیع به صورت مطلق حرام است، بلکه آن روایت، ترجیعی را حرام کرده است که به حد غنا برسد (یرجعون القرآن ترجیع الغناء...). این روایت بیانگر صحت برداشت یادشده از مفهوم ترجیع و ذمراتب بودن آن است؛ زیرا در روایت آمده است که قرآن را به گونه ترجیع غنایی قرائت می کنند. این تعبیر بیانگر آن است که ترجیع غیرغنایی نیز وجود دارد که مورد نهی نیست؛

۴. روایاتی داریم که در آنها قرائت قرآن با صدای دارای ترجیع تجویز، بلکه امر شده است. حال اگر صدای دارای ترجیع به طور مطلق غنا باشد، قرائت قرآن با صدای دارای ترجیع نیز حکم غنا را پیدا کرده و حرام خواهد بود. در روایتی صحیح، ابابصیر می گوید امام باقر(ع) فرمود: (ورجّع بالقرآن صوتک فإنّ الله یحبّ الصوت الحسن یرجّع به ترجیعاً). ۵۳

همچنین در برخی از روایات، امر شده است که قرآن با قرائت حزین یا با صدای حزین خوانده شود و در بعضی از روایات امر به نیکوکردن صدا در قرائت قرآن آمده است. بدون شک ترجیع در قرائت، یکی از افراد قرائت حزین و نیکویی صداست. براساس این گونه روایات، تعریف غنا به ترجیع و کشیدن صدا تمام نخواهد بود.

از این رو (که صرف صدای با ترجیع، مساوی با غنا نیست) شیخ انصاری نظر کسانی را که در غنا صرف ترجیع را کافی دانسته اند، توجیه کرده و چنین می گوید: (کسانی که ترجیع را به تنهایی در تعریف غنا ذکر کرده اند، مرادشان این نیست که طرب را به هیچ وجه در تعریف غنا لازم نمی دانند، بلکه مراد آنان این است که غنا آن ترجیعی است که مقتضی طرب باشد). ۵۴.

شیخ انصاری بر این اساس که ترجیع دارای مراتب است و ترجیع صدا، غیر از غنای محرم است، معتقد است که بین روایاتی که ترجیع را در قرائت قرآن نهی کرده اند، ۵۵ و روایاتی که ترجیع را در قرائت قرآن تجویز کرده اند، ۵۶ منافاتی وجود ندارد؛ زیرا ترجیع انواعی دارد و مقصود روایاتی که از ترجیع نهی کرده اند، ترجیعی است که به حد غنا برسد. ۵۷

پس اگر ترجیع به حدی نرسد که سبب غنا شود، یعنی سبب تحقق خفت در انسان نگردد، آن ترجیع حرمتی ندارد. بدیهی است مقصود شیخ از (انواع)، همان مراتب است.

اگر بر فرض، روایات منع ترجیع تمام باشد، در این صورت ادله حرمت ترجیع، و ادله جواز ترجیع با یکدیگر تعارض می کنند و پس از تساقط ادله، باید به اصل رجوع کرد، و اصل مقتضی جواز و حلیت صدای دارای ترجیع است. محقق نراقی می گوید:

عدم ثبوت کون الغناء هو الترجیع، بل یقال: هو الصوت المشتمل علی الترجیع كما فی کلام جماعة من أهل اللغة مع أنّ الوارد فی بعض الأخبار المذكورة الأمر بالقراءة بالحزن أو بصوت حزین وفي بعضها تحسین الصوت ولا شک أنّ الترجیع أحد أفراد القراءة بالحزن والتحسین أيضاً فیحصل التعارض علی التقديرین ویرجع إلى الأصل المقتضی للجواز. ۵۸

۳. غنای صدای طرب آور

برخی غنا را به صدای طرب آور تعریف کرده اند: (أنه الصوت المطرب). ۵۹.

در این جا لازم است تأمل بیشتری در معنای طرب صورت پذیرد؛ زیرا واژه یادشده نقش کلیدی در تحقق موضوع غنا دارد.

مراد از واژه طرب چیست؟

اهل لغت در تعریف طرب، عبارت های گوناگون و گاه متغایر به کار برده اند:

۱. أنَّ الطَّربَ خَفَّةٌ تصيب الرجل من شدَّة سرور أو غيره؛ ۶۰ (طرب، سبکی و خفتی است که از شدت شادی و غیر آن به انسان دست می دهد).

۲. الطرب... حلول الفرح وذهاب الحزن؛ ۶۱ (طرب، واردشدن شادمانی و رفتن اندوه از انسان است).

۳. هو خَفَّةٌ تلحقك سواء تسرَّك أو تحزنك فهي تعتری عند شدَّة الفرح أو الحزن أو الغم؛ ۶۲ (طرب سبکی و خفتی است که بر انسان وارد می شود، اعم از آنکه او را شادمان یا محزون نماید، بنابراین سبکی به هنگام شدت شادمانی و یا شدت حزن و اندوه، عارض می شود).

۴. طَرَبَ (طَرَبًا) طَرِبَ من باب تَعَبَ وهي خَفَّةٌ تصيبه شدَّة حزن أو سرور والعامَّة تخصَّه بالسرور؛ ۶۳ (طرب از باب تَعَبَ به معنای سبکی و خفتی است که به انسان از شدت اندوه یا سرور، اصابت می کند، هرچند عموم مردم بر این باورند که طرب تنها از طریق شادمانی حاصل می شود).

۵. والطرب هو الخفَّة التي تعتری الإنسان فتكاد أن تذهب بالعقل وتعمل فعل المسكر لمتعارف الناس؛ ۶۴ (مراد از طرب خفتی است که بر نفس عارض می شود و به وسیله آن عقل زایل شده و انسان از نظر عرف مردم، کارهای شخص مست را انجام می دهد).

از مجموع آنچه در معنای طرب آمده است می توان چنین نتیجه گرفت که هرچند برخی از اهل لغت طرب را به معنای حلول شادی و رفتن غم و اندوه گرفته اند، بیشتر آنان طرب را به معنای عارض شدن خَفَّت و سبک سری بر نفس انسان دانسته اند، اعم از آنکه منشأ آن شدت شادی و یا شدت اندوه باشد.

معنای خَفَّت در طرب

این مطلب نیز باید روشن شود که مراد از خفت در تعریف طرب چیست؟

خَفَّت یا مادی و یا معنوی است؛ خفت مادی آن است که با وزن اندازه گیری می شود، و خفت معنوی در مواردی مانند جهل، ۶۵ سفاهت و حمق ۶۶ و... به کار می رود.

در معنای خَفَّت چنین آمده است: (الخفَّة... الخفيف في الجسم والخفاف في التوقد والذكاء). ۶۷

خفت در جسم همان سبکی در وزن است، و خَفَّت در نفس به معنای توقُّد و زود برافروخته شدن، ۶۸ قَلَّت فهم و زوال بردباری است. از این رو اگر گفته می شود طرب او را سبک کرد، یعنی طرب او را به کمی فهم و زوال بردباری کشانید. ۶۹

گویا در هنگام سبکی و خفتی که از طرب به انسان می‌رسد، اختیار و بردباری از وی سلب و میزان فهم و درک وی سست می‌شود و پایین می‌آید. از این رو زود ناراحت و برافروخته می‌شود.

نتیجه آنکه خفت مورد نظر در طرب، همان خفت معنوی است که بر نفس انسان عارض می‌شود و به معنای سبکی در رأی و رفتار احمقانه و سفیهانه است. هنگامی که انسان تحت تأثیر غنا قرار می‌گیرد، حالتی در نفس وی پدید می‌آید که اعمال و رفتاری سفیهانه و خلاف شأن نوع انسان‌ها انجام می‌دهد، به صورتی که در حالت عادی از آن رفتار و حرکات پرهیز می‌کند. چنان که انسان در هنگام مرگ پدر، مادر و برادرش، حرکاتی انجام می‌دهد که در شرایط عادی آن را خلاف شأن خود دانسته و از آن دوری می‌کند.

همچنین کسی که تحت تأثیر غنا و صدای طرب آور قرار می‌گیرد، از عالم واقعی و درک واقعیات باز می‌ماند و به عالم خیال و وهم کشیده می‌شود. به تعبیر دیگر حالات نفسانی طرب، انسان را از حقایق زندگی دور می‌کند و به بیهودگی و پوچی سوق می‌دهد.

نسبت طرب و ترجیع

با توجه به آنچه گذشت آشکار می‌شود که طرب، معنای مطابقی و یا تضمینی صوت حسن و دارای ترجیع نیست، بلکه ممکن است صوت حسن و دارای ترجیع، سبب اطراب شود و ممکن است سبب تحقق طرب نگردد.

به عبارت دیگر تحسین و ترجیع، صفتی است که قائم به صداست، ولی طرب و اطراب قائم به صدا نیست، و همان گونه که بیان شد، طرب، سبک سری و خفتی است که بر نفس انسان عارض می‌شود، و علت تحقق آن، برخی از مراتب بالای صدای نیکو و دارای ترجیع است.

از این رو برخی گفته‌اند قدر متیقن از غنا که مورد اتفاق همه فقیهان و اهل لغت است، صدایی است که مشتمل بر ترجیع مطرب باشد. ۷۰ بدیهی است که طرب آوری ویژگی همه مراتب صدای دارای ترجیع نیست.

بر این اساس بین واژه ترجیع و اطراب، عموم و خصوص من وجه است؛ گاهی ترجیع است و اطراب نیست، مانند آن جا که انسان با صدای نیکو و دارای ترجیع قرائت قرآن داشته باشد، و گاهی اطراب هست و ترجیع نیست، مانند آن جا که از طریق صدای غیرانسان، مانند بلبل یا قناری، حالت طرب برای شخصی ایجاد شود، و گاهی هردو با یکدیگر اجتماع می‌کنند و صدای با ترجیع، سبب حالت نفسانی طرب می‌گردد و موضوع حکم غنا را محقق می‌سازند. بنابراین موضوع غنا در جایی است که صدای انسان دارای ترجیع باشد و در نفس وی خفت و سبک سری را ایجاد کند.

تعریف غنا به صدای طرب آور نیز صحیح نیست؛ زیرا:

۱. صدای دارای اطراب چنانکه با صدای انسان محقق می‌شود، با صدای غیرانسان نیز ایجاد می‌شود، حال آنکه غنای اصطلاحی تنها با صدای انسان تحقق می‌یابد نه هر صدایی و در بیشتر تعاریف فقیهان به آن اشاره شده است؛ ۷۱

۲. چنانچه گذشت در تحقق مفهوم غنا، افزون بر مفهوم عارضی طرب و خفت، ویژگی ترجیع در خوانندگی نیز نقش دارد؛ زیرا ممکن است صدای انسان بدون ترجیع سبب تحقق طرب و خفت شود، مانند صرف صحبت کردن برخی از زنان که ممکن است طرب انگیز باشد. در این صورت طرب تحقق پیدا کرده است و سبب تحقق آن، صدای انسان بوده است، ولی هیچگاه مفهوم غنا در خارج محقق نشده است؛ زیرا آواز خوش و دارای ترجیع، طرب را محقق نساخته است. بلکه صدای بدون ترجیع سبب ایجاد طرب شده است.

شاید آیه (يَا نِسَاء... فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا...)، ۷۲ اشاره به همین معنا باشد. خداوند در این آیه خطاب به همسران پیامبر(ص) می فرماید: (به هنگام سخن گفتن با اجنبی) با ناز و نرمی سخن مگویید؛ چراکه در انسان بیمار دل طمع ایجاد می کند). این آیه بیانگر آن است که سخن گفتن زنان با ناز و نرمی، مردان را به شبهه فراخوانده و شهوت آنان را تحریک می کند و انسان مریض القلب را به فحشا متمایل می سازد. ۷۳ بنابراین طرب و خفت از طریق صدای بدون ترجیع و غیرغنائی نیز حاصل می شود. از این رو تعریف غنا به صدای طرب آور صحیح نیست.

۴. غنا به معنای صدای مشتمل بر ترجیع و طرب

مشهور فقیهان در تعریف غنا گفته اند غنا، کشیدن صدایی است که مشتمل بر ترجیع طرب آور باشد. ۷۴ به نظر می آید که اکثر فقیهان تعریف یادشده را پسندیده اند. در این تعریف دو واژه در تحقق غنا دخیل دانسته شده است: یکی واژه ترجیع، و دیگری واژه طرب.

با توجه به تعریف یادشده روشن می شود که هیچ یک از دو واژه ترجیع و اطراب به تنهایی برای تحقق مفهوم غنا کفایت نمی کند. از این رو شیخ انصاری پس از آنکه تعریف مشهور را پسندیده، می گوید: (صرف کشیدن صدا در حالی که دارای ترجیع و طرب نباشد لهُو نیست، بلکه اگر کشیدن صدا همراه با ترجیع باشد ولی طرب آور نباشد، نیز لهُو محسوب نمی شود). ۷۵

همچنین اصل اباحه و نیز اصل برائت اقتضا می کند که صدای بدون طرب غنا نیست. از این رو ممکن است گفته شود قاعده عقل عملی، مقتضی اخذ به تعریف مشهور و جریان اصل برائت و اباحه در سایر موارد است.

تعریف مشهور از غنا، به رغم جامعیتی که نسبت به سایر تعاریف دارد، دارای ابهام است؛ زیرا:

۱. مشخص نشده است که مراد از صورت مورد نظر در تعریف، خصوص صدای انسان است یا اعم از صدای انسان، حیوان و ابزار موسیقی. نیز در صورتی که اعم از صدای انسان باشد، این اشکال وارد می شود که صدای حیوان و ابزار موسیقی از تعریف و موضوع غنا خارج است؛

۲. در این تعریف بیان نشده است که صدا در غنا، باید معنادار باشد، یا صدای مهمل را نیز شامل می شود.

۵. غنا چیزی است که عرف تشخیص دهد.

برخی در تعریف غنا فهم عرف را ملاک قرار داده و گفته اند غنا آن چیزی است که در عرف، غنا نامیده می شود. ۷۶
میرزای قمی با پذیرش متفاهم عرف در معنای غنا می گوید هر صدایی که غنابودن آن مورد اتفاق اهل عرف باشد، به طور قطع حرام است و در مورد هر صدایی که عرف بر غنابودن آن نیز اتفاق داشته باشد، آن صدا مباح است، و مواردی که از نظر عرف مشکوک است، به حکم اصل اباحه، شنیدن آن منعی ندارد: (ولما كان العرف قد يحصل فيه اضطراب بحسب متفاهم أهله؛ فما يتفق فيه منه أنه هو، فهو حرام جزماً وما يتفق منه عدمه، فهو مباح وما بقي في مرحلة الشك فيلحق بالمباح للأصل). ۷۷.

برخی با پذیرش فهم عرف برای معنای غنا، گفته اند به هنگام تعارض معنای لغوی و فهم عرف، فهم عرف مقدم است. ۷۸.
براساس این دیدگاه، موضوع غنا را تنها از عرف باید گرفت و معیار غنابودن و غنابودن هر آوازی، عرف است. حال اگر عرف در فهم موضوع طرب متزلزل باشد، براساس اصل اباحه، شنیدن آن صدا برای مکلف مجاز خواهد بود.

حق این است که واگذاری تشخیص موضوع غنا به عرف، به تنهایی تمام نیست؛ زیرا:

۱. عرب ها عرف منضبط و معینی برای غنا ندارند و مرادف فارسی آن نیز معلوم و روشن نیست. از این رو چگونه می توان در همه موارد، فهم موضوع غنا را به عرف واگذار کرد؛

۲. علت آنکه غنا را از موضوعات مستنبطه دانسته اند، این است که حدود غنا برای عرف روشن نیست و به تعبیر برخی آن موضوعات، موضوعات متداولی نیستند تا عرف بتواند قضاوت صحیحی درباره آنها داشته باشد.

وجه آنکه غنا از موضوعات متداول نیست و عرف نمی تواند در همه موارد نظر قطعی بدهد، این است که موضوع عرفی باید به صورت عادت مردم درآمد باشد، ۷۹ یا آنکه به شهادت و گواهی خرد، موضوعی در نفوس مستقر شده و طبیعت های سالم آن را پذیرفته باشند. ۸۰

غنا نه تنها عادت مردم نیست، بلکه طبایع سالم نیز آن را نپذیرفته اند. غنا در عرف متشرعه نیز به طریق اولی، امر متداول و متعارفی نیست؛ زیرا حاملان شرع از آن تنفر دارند.

براساس آنچه بیان شد، نمی توان فهم همه موارد و مراتب غنا را به عرف واگذار کرد.

اگر گفته شود که عرف مرجع تشخیص مصداق غناست نه موضوع آن، جواب این است که مصداق نیز مثل موضوع باید امری متداول و متعارف باشد تا عرف بتواند آن را تشخیص دهد. افزون بر اینکه این ادعا خلاف ظاهر عبارات فقیهانی است که تشخیص موضوع غنا را به عرف واگذار کرده اند، نه مصداق آن را.

براساس آنچه بیان شد آشکار گردید که فهم عرف به تنهایی موجب تشخیص غنا نمی شود، بلکه چه بسا مواردی هستند که شأنیت طرب آوری دارند و عرف آنها را تشخیص نمی دهد.

۶. غنا صدای با ترجیع، طرب آور و متناسب با مجالس لهُو.

امام خمینی در تحریرالوسیله ضمن پذیرش نظر مشهور در صدر تعریف خود، تناسب آواز با مجالس لهُو را به تعریف خود ضمیمه کرده و می گوید: (هو مده وترجیعہ بکیفیۃ خاصۃ مطربۃ تناسب مجالس ومحافل الطرب وآلات اللہو والملاہی). ۸۱. تعریف امام خمینی مرکب از دو بخش است؛ در بخش اول فرموده است: (هو مده وترجیعہ بکیفیۃ خاصۃ مطربۃ...). این بخش از تعریف، بیان تعریف مشهور است؛ یعنی امام خمینی در بخش اول تعریف خود، موضوع غنا را صدای دارای ترجیع و اطراب می داند، اما ایشان به این بیان اکتفا نکرده است و در بخش دوم تعریف خود، تناسب آواز با مجالس لهُو را به عنوان قید صدای طرب آور در موضوع غنا اضافه می کند و می گوید: (تناسب مجالس ومحافل الطرب وآداب اللہو والملاہی).

معنای منطوق بیان امام خمینی این است که هنگامی صدای دارای ترجیع و طرب آور، غناست که متناسب با مجالس لهُو، طرب و براساس آداب لهُو و ملاهی خوانده شود، پس اگر ویژگی تناسب با مجالس و آداب لهُو را نداشته باشد، حرام نخواهد بود.

در نقد این بیان باید گفت:

۱. تناسب آواز با مجالس لهُو، موضوعی مستقل برای لهُو و لغو است. به عبارت دیگر، برای اثبات حرمت صدایی که مناسب مجالس لهُو است، نیازی نیست که آن صدا غنا باشد، بلکه اگر صدایی باشد که (لو خلی وطبعه) ویژگی های غنا را ندارد و در عین حال مناسب مجالس لهُو است، آن صدا حرام است. شیخ انصاری می گوید هر صدایی که کیفیت لهُوی داشته باشد و از آوازهای اهل فسق و معصیت باشد، حرام است؛ هرچند فرض شود که آن صدا غنا نیست: (فکل صوت یکون لهُواً بکیفیته ومعذوداً من الحان اهل الفسق والمعاصی فهو حرام وإن فرض أنه لیس بغناء). ۸۲. بر این اساس، آوازی که لهُو و متناسب با مجالس اهل فسق باشد (هرچند عنوان غنا بر آن صدق نکند) حرام است، ولی حرمت آن به جهت تناسب با مجالس لهُو است.

به تعبیر دیگر لهُو واژه ای است که براساس تحقیق، معنایی واحد و جامع، ولی مصادیق گوناگونی دارد و هر مصداق به تنهایی موضوعی مستقل برای لهُو است. در این جا نیز غنا یک مصداق از مصادیق لهُو است، و تناسب با مجلس لهُو، مصداقی دیگر، از این رو دلیلی ندارد که اگر صدایی به عنوان تناسب با مجالس لهُو مصداق لهُو قرار گرفت، مصداق غنا هم تحقق یافته باشد؛

۱۲. اگر معتقد شدیم که حرمت صدای ترجیع دار و طرب آور، مقید است به اینکه متناسب با مجالس لهو باشد، در حقیقت حرمت غنا را مقید کرده ایم به صورت اجتماع آن با حرام دیگری که عبارت است از تناسب با مجلس و آداب لهو و ملامتی. این بیان سبب برگشت نظر امام خمینی به نظر فیض کاشانی است؛ به اعتقاد فیض حرمت غنا و متعلقات آن، مقید است به اینکه به گونه زمان بنی امیه و بنی عباس باشد، به این صورت که مردان به زنان وارد شوند و به باطل سخن بگویند و از ابزار لهو مانند تار و عود و... استفاده کنند.

عبارت فیض کاشانی در وافی چنین است:

والذی یظهر من مجموع الأخبار الواردة فيه اختصاص حرمة الغناء وما يتعلق به من الأجر والتعليم والاستماع والبيع والشراء كلها بما كان على النحو المعهود المتعارف في زمن بنی امیه وبنی عباس من دخول الرجال علیهن وتكلمهن بالأباطیل ولعبهن بالملاهی من العیدان والقضیب وغيرها... ۸۳

۷. صدای متناسب و مقتضی طرب

برخی از فقیهان در تعریف غنا، تناسب آهنگ در آواز را شرط محوری برای غنا دانسته اند و بر این باورند که اگر در صدایی تناسب نباشد، عنوان غنا بر آن صادق نخواهد بود. محمدرضا آل الشیخ در تعریف غنا چنین گفته است: (ان الغناء هو الصوت المتناسب الذی من شأنه بما هو متناسب أن یوجد الطرب أعنی الخفة بالحد الذی مرّ فما خرج منه فلیس من الغنا فی شیء) ۸۴.

وی پیش از بیان تعریف و برای توجیه آن، توضیحاتی دارد که امام خمینی آن را به طور مفصل نقل و نقد کرده است. توضیحات نامبرده با جمع بندی و اختصار به شرح ذیل است:

آل الشیخ ضمن آنکه غنا را از بارزترین مظاهر نیکویی و مطلوب انسان می داند، معتقد است که خرد بشری از توصیف حسن و نیکویی متحیر است، و (به اصطلاح) نیکویی از مقولاتی است که (یدرک ولا یوصف).

وی نیکویی را در اشیاء مرکب، عدم خروج آنها از حد تناسب می داند و می گوید هر جا میان مرکبات تناسب باشد، نیکویی محقق شده است. برای مثال، خط نیکو آن است که واوها و میم های آن متناسب باشد؛ شعر نیکو آن است که الفاظ و معانی آن متناسب باشد؛ همچنین حیوان به نیکویی متصف نمی شود مگر آنکه اعضای آن متناسب با یکدیگر باشند؛ به صورت انسان، نیکویی صدق نمی کند جز آنکه اجزای آن با یکدیگر تناسب داشته باشند و... .

نامبرده بر این باور است که در میان مظاهر نیکویی، صدای انسان تناسب پذیری بیشتری دارد و علم موسیقی که از علوم ریاضی است، عهده دار تناسب صدای انسان است. از این رو صدایی که با ضوابط و فنون موسیقی انطباق پیدا کند، غنا نامیده می شود. برای مثال، خواندن شعر آن گاه غنا می شود که براساس مقررات فن موسیقی خوانده شود. وی معتقد است

که اگر صدا به حد غنا برسد، در شنونده (اگر از متعارف مردم باشد) ایجاد طرب کرده و او را از حالت عادی خارج می کند، به گونه ای که وی مانند انسان مست عمل می نماید.

آل الشیخ با بیان اینکه طرب خفتی است که به طور متعارف عقل را می برد و انسان به طرب آمده، مانند شخص مست رفتار می کند (والطرب هو الخفه التي تعتری الإنسان فتکاد أن تذهب بالعقل وتفعل فعل المسکر لمتعارف الناس أيضاً)، مدعی می شود که طرب در غنا مانند مستی در شراب است و علت تحریم طرب عین علت تحریم خمر، زایل شدن عقل است. از این رو باور نامبرده این است که طرب خفیف، مادامی که به طور متعارف به مرتبه زوال عقل نرسد، از موضوع غنا خارج است، چنانچه فرح و شادی حاصل از بعضی مشروبات شادی آور که به حد زوال عقل نرسد، اشکالی ندارد.

با این همه، وی معتقد است که صدای خالی از تناسب (غیرمنطبق بر فنون علم موسیقی) غنا نیست، هرچند موجب طرب شده و به آن قصد لهُو شود. چنانچه به مجرد تحریک اوتار، ضرب اطلاق نمی گردد و حرام نخواهد بود، یا آنکه مجرد تحریک اعضا، مادامی که تناسب اعضا نباشد، رقص نامیده نمی شود، و برعکس اگر صدای زشتی باشد ولی متناسب با فنون موسیقی قرائت شود، هرچند آن صدا طرب آور نباشد، غنا خواهد بود. ۸۵.

آنچه شیخ محمدرضا آل الشیخ در توضیحات و نیز تعریف خود آورده است، افزون بر تعارض، دارای چند اشکال است:

۱. نامبرده در تعریف خود، صدای متناسب را به گونه مطلق آورده است (ان الغنا، هو الصوت المتناسب...)، حال آنکه صدای متناسب به صورت مطلق، شامل صدای انسان، حیوان و ابزار و آلات لهُو می شود، با آنکه صدای حیوان و صدای مربوط به ابزار موسیقی، از موضوع غنا خارج است؛

۲. در این تعریف تنها به صدایی که شأن ایجاد طرب را دارد اشاره شده است و به انواع دیگر طرب مانند طرب بالفعل و طرب فی الجملة اشاره ای نشده است؛

۳. این ادعا که متناسب بودن، تنها سبب نیکویی در مرکبات است، از جمیع جهات تمام نیست؛ زیرا صدای زشت، خشن و دور از رقت و لطافت، هیچ گاه نیکو نمی شود، هرچند دارای تناسب باشد. بنابراین تناسب صدا، تنها علت نیکویی آن نیست، بلکه صدای نیکو از دو راه محقق می شود، یکی آنکه از رقت و لطافت ذاتی برخوردار، و دیگر آنکه متناسب با قواعد موسیقی باشد؛ تناسب نیز آنگاه سبب نیکویی صدا می شود که از خشونت و زشتی ذاتی و عارضی به دور باشد؛

۴. نامبرده ضمن معنا کردن طرب به خفتی که سبب زوال عقل شود، مدعی شده است که علت در غنا عین علت در خمر است؛ یعنی چنانچه علت حرمت خمر، مستی و زوال عقل است، علت حرمت غنا، طرب و خفتی است که سبب زوال عقل می شود.

این ادعا ناتمام است و عرف و لغت آن را گواهی نمی کند؛ زیرا طرب بر چیزی که به حد زوال عقل نرسد نیز صدق می کند، به جهت آنکه طرب آوری صدا، اقسام و مراتب گوناگونی دارد. در این میان گاهی طرب و خفت به مرتبه بالایی می رسد، مانند آن جا که صدا ذاتاً در کمال رقت و صفا و تناسب است، و خواننده در شعر و فنون موسیقی توانایی بالایی دارد، و

شعر افزون بر محتوای بسیار جذاب، از تناسب کاملی نیز برخوردار است. در این صورت بعید نیست که صدا طربی ایجاد کند که سبب زوال عقل گردد، ولی بیشتر وقت ها به این حد نمی رسد، حال آنکه طرب، در مراتب پایین تر از زوال عقل نیز محقق می شود. اهل لغت و اهل فن نیز طرب آوری غنا را به بالاترین مرتبه آن که زوال عقل است، مقید نکرده اند؛

۱۵. ایشان مدعی است که تنها صدای متناسب با قواعد موسیقی موضوع غناست، هرچند طرب آور نباشد، و بالعکس صدای نامتناسب با قواعد موسیقی غنا نیست، هرچند طرب آور باشد. در پاسخ باید گفت:

اولاً، مطلب یادشده خلاف تعریف پذیرفته شده ایشان است؛ زیرا در آن تعریف، افزون بر تناسب، مطرب بودن از شرایط صدای غنایی دانسته شده است (انّ الغناء هو الصوت المتناسب... أن يوجد الطرب...)، و مراد ایشان از طرب آوری آن حالت مستی عارض بر انسان است. از این رو با ادعایی بالاتر، علت تحریم در غنا را مانند علت تحریم در خمر دانسته است. بنابراین دو ادعای یادشده با یکدیگر ناسازگارند. توجیه سخن یادشده به اینکه مراد از غنابودن صدای متناسب غیرمطرب، این است که بالفعل مطرب نیست ولی شأنیست آن را دارد، خلاف ظاهر کلام نامبرده است؛

ثانیاً، ظاهر عبارت ایشان این است که صدای متناسب غناست، هرچند از نظر ذاتی زشت و خشن باشد، حال آنکه عرف به طور قطع صدای زشت و خشن را غنا نمی داند، هرچند متناسب با فنون موسیقی باشد و ادعای غنابودن آن مانند نام گذاری بخیل به حاتم است؛

ثالثاً، ادله تحریم غنا، ناظر به صدای دارای ترجیع و اطراب است، و هیچ گاه صدای متناسب با قواعد موسیقی را به تنهایی موضوع حکم حرمت قرار نداده است. از این رو صدای نیکوی دارای ترجیع و اطراب، هرچند با قواعد موسیقی تناسب کامل نداشته باشد، موضوع حکم غنا خواهد بود.

بر فرض آنکه از منظر اهل فن صرف متناسب بودن برای غنابودن صدا کافی باشد، باید پذیرفت که مفهوم غنا در شریعت با مفهوم غنا نزد موسیقی دانان، به عموم و خصوص من وجه متفاوت است؛ بدین صورت که صدای دارای ترجیع و اطراب هرچند متناسب کامل با قواعد موسیقی نداشته باشد، از نظر شرع غناست، ولی نزد اهل فن غنا نیست، و صدای خشن و زشت متناسب با قواعد موسیقی نزد موسیقی دانان غناست، ولی نزد شرع غنا نیست، اما صدای نیکوی دارای ترجیع و اطراب و متناسب با قواعد موسیقی، هم نزد شرع و هم نزد اهل فن، غنا شمرده می شود؛ تفاوت یادشده از تفاوت مقاصد به دست می آید.

۸. صدای با ترجیع متناسب با مجالس لهو

برخی غنا را آواز با ترجیعی می دانند که متناسب با مجالس لهو خوانده شود، چنانکه در تعریف خود چنین آورده اند: (الغناء المحرمّ عبارة عن الصوت المرجّح فيه علی سبیل اللّهُو والباطل والاضلال عن الحق، سواء تحقّق فی کلام باطل أم فی کلام حق). ۸۶

برخی دیگر نیز غنا را با همان محتوا و با تعبیری متفاوت، چنین تعریف کرده اند: (الغناء هو مدّ الصوت وتلحينه علی کیفیات الیهویة المعروفة من مجالس اللہو وعند اہله سواء صحبه شیء من آلات الطرب أم لا) ۸۷.

می توان دو تعریف یادشده را به بیان شیخ انصاری در بحث از ادله حرمت غنا تأیید کرد. وی می گوید: (مفاد ادله حرمت غنا، صدای دارای ترجیعی است که به گونه لہوی خوانده شود؛ زیرا چنانکه لہو با ابزار و آلات لہوی مثل تار محقق می شود، با صدای انسان به تنهایی نیز محقق می گردد).

وی در ادامه می گوید: (هر صدایی که لہو و از آواز اهل فسق و معصیت باشد حرام است، هرچند فرض شود که غنا نیست، و هر چیزی که لہو نباشد حرام نیست، هرچند بر فرض (غیرمحقق) بر آن غنا صدق کند).

وی در پایان می گوید: (دلیلی بر حرمت غنا نیست مگر از جهت باطل، لہو، لغو و زوربودن) ۸۸ (البته این واژگان از آیات قرآن گرفته شده است):

فکل صوت یکون لہواً بکیفیتہ ومعدوداً من ألحان اهل الفسوق والمعاصی، فهو حرام وإن فرض أنه لیس بغناء وکل ما لا یعدّ لہواً فلیس بحرام وإن فرض صدق الغناء علیہ فرضاً غیر محقق، لعدم الدلیل علی حرمة الغناء إلا من حیث کونه باطلاً ولہواً وزوراً.

تعاریف یادشده و نیز کلام شیخ انصاری در موضوع غنا، ناتمام و در حقیقت خروج از موضوع است؛ زیرا:

۱. مشخص نشده است که مراد از صدا در آن تعاریف، خصوص صدای انسان است، یا صدای حیوان و ابزار موسیقی نیز اراده شده است؛

۲. در تعاریف یادشده به صدای دارای ترجیح و یا صدای برخوردار از لحن لہوی اکتفا شده است، و قید طرب آوری از تعریف حذف گردیده است، در حالی که طرب آوری از شرایط صدایی است که حکم غنا را دارد؛

۳. موضوع مورد نزاع، صدایی است که به حد غنا رسیده باشد، و موضوع مورد تحریم در کلام شیخ انصاری و نیز تعریف های یادشده، آوازی است که به صورت لہو و لغو و یا در مجالس لہو خوانده شود، هرچند آن آواز غنا نباشد؛ در این صورت حرمت آن آواز از حیث غنابودن آن نیست، بلکه از حیث لہوی بودن و یا متناسب بودن آن با مجالس لہو و معصیت است. در این جا در حقیقت دو موضوع، متفاوت از یکدیگر است؛ یکی صدای نیکو، با ترجیح و طرب آوری که موضوع غناست و دیگری آواز لہوی، یا متناسب بودن با مجالس لہو، هرچند آن آواز طرب آور نباشد. این صدا، به عنوان غنا حرام نیست، ولی به عنوان لہوی بودن و تناسب با مجالس لہو حرام است؛ و صرف اینکه دلیل حرمت هر دو موضوع، آیات و روایاتی است که لہو و لغو را حرام می داند، نمی توان آن دو موضوع را یکی دانست.

براساس ظاهر عبارات شیخ می توان گفت که وی مدعی است که آواز غنایی به نفسه حرمتی ندارد، بلکه حرمت آن به جهت تناسب آن با مجالس لهو است. این بیان در حقیقت به بیان فیض کاشانی برمی گردد که برای غنا حرمت نفسی قائل نیست. توضیح این مطلب ذیل نقد تعریف امام خمینی از غنا آورده شد.

تعریف منتخب

با بررسی تعریف های گوناگون و نقدهای وارد بر هریک، بهتر است غنا به گونه ای تعریف شود که جامع و تا حدود زیادی از اشکالات موجود در سایر تعاریف به دور باشد.

بهترین تعریف برای غنا این است: (غنا صدای بامعنا، نیکوی دارای ترجیع و طرب آور انسان است).

این تعریف، جامع افراد و مانع اغیار است؛ زیرا واژگان به کار رفته در آن، به مثابه مرکب هدفداری هستند که ماهیت موضوع غنا را تشکیل می دهند، به صورتی که اگر یکی از قیود یادشده نباشد، موضوع غنا منتفی می گردد.

تحلیل تعریف منتخب

اکنون به تحلیل واژگان دخیل در موضوع غنا که در تعریف منتخب آمده می پردازیم و نقش هریک از آنها را تشریح می کنیم. واژگان دخیل در تعریف یادشده به ترتیب بحث و بررسی، عبارت اند از:

صدای انسان، بامعنا، نیکوی دارای ترجیع، و طرب آور.

۱. صدای انسان

این قید، هرچیزی را که از جنس و مقوله صوت و آواز انسان باشد، شامل شده و هرچیزی که از جنس صدا و آواز انسان نباشد، شامل نمی شود. چنانکه بیان شد تعبیر یادشده مرکب از دو جزء (صدا) و (انسان) است و هریک از آن دو به صورت جداگانه در تعریف صحیح غنا نقش دارند.

برای مثال، رقص ۸۹ که حرکات متناسب اعضای بدن است، طرب آور است، و به قول برخی، مقصود اصلی از رقص ایجاد طرب و هیجان است، ۹۰ ولی از تعریف و موضوع غنا خارج است؛ زیرا از مقوله صدا و آواز نیست.

با این حال نمی توان در تعریف غنا به صدای کشیده اکتفا کرد، بلکه لازم است سایر قیود و شرایطی که در تعریف غنا آمده ضمیمه شود تا موضوع غنا تحقق یابد.

واژه انسان در عبارت یادشده نیز بیانگر آن است که غنای اصطلاحی از طریق صدای انسان تحقق می یابد، و در حقیقت غنا متقوم به صدای انسان است.

بنابراین اگر هریک از ویژگی‌های دیگری که در غنا لازم است، مانند ترجیع و طرب، از طریق صدای غیرانسان حاصل شود، از موضوع غنا خارج می‌گردد. چنانچه برخی حیوانات مانند بلبل و قناری، دارای صدای متناسب و طرب‌انگیزی هستند، اما در موضوع غنا داخل نیستند و محکوم به حکم غنا نیز نمی‌باشند.

امام خمینی می‌نویسد تقیید صدا در تعریف غنا به صدای انسان، از آن جهت است که عرف صدای بلبل‌ها را، بر فرض تناسب و طرب آوری، غنا نمی‌نامد: (تقیید الصوت بصوت الإنسان لمتابعة العرف فإن أصوات البلابل وإن تناسبت واطربت لا یسمی غناء).^{۹۱}

صاحب جواهر نیز صدای بلبل، حمام و بوم را از موضوع غنا خارج می‌داند: (صوت البلبل ونوح الحمام والبوم، فلا یقدح حنیئاً ما فیہ من المد والترجیع بعد الخروج عن الموضوع).^{۹۲}

همچنین صدای ابزار موسیقی مانند تار و غیر آن از موضوع غنا خارج است؛ زیرا از نوع صدای انسان نیست، هرچند فقیهان از طریق برخی دلایل حرمت غنا، به تنقیح مناط حرمت ابزار موسیقی و صدای آن را استفاده کرده‌اند.

۲. صدای بامعنا

بیکدیگر از شرایط غنا این است که صدا از الفاظ معنادار باشد؛ از این رو صداهایی مانند هورا، هلهله، کل زدن و... که مهمل‌اند، هرچند از حروف الفبا تشکیل یافته‌اند و از صداهای انسان به شمار می‌روند، چون از الفاظ مستعمل و معنادار نیستند از موضوع غنا خارج‌اند.

صاحب جواهر می‌گوید شنیدن و گفتن صداهای فوق‌اشکال ندارد، چون لفظ نیستند و غنا از الفاظ است: (لابأس بالهلهوله... علی الظاهر لكونها صوتاً من غیر لفظ والغناء من الألفاظ).^{۹۳}

غزالی نیز با در نظر گرفتن این شرط در تعریف غنا گفته است: (الصوت الموزون المفهم المحرک للقلب).^{۹۴}

همچنین آیاتی که از آنها بر حرمت غنا استدلال شده است، بیانگر آن است که مراد از صدای انسان در غنا، صدای معنادار است.

چنانکه برخی (لهو الحدیث) در آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) را به حدیث باطل تفسیر کرده‌اند^{۹۵} و حدیث لهو، هرچند باطل است، در عرف دارای معنایی است که گوینده آن معنا را اراده کرده است. در شأن نزول این آیه گفته شده است که مراد از لهو الحدیث، اخبار و داستان‌های غیرعرب است که توسط فردی به نام نصر بن حرث خریداری می‌شد تا با نقل آنها برای مردم، توجه آنها را به معانی آن داستان‌ها جلب کند و مردم را از شنیدن آیات قرآن باز دارد.^{۹۷}

همچنین واژه قول زور در قرآن به معنای کذب یا غنا و دیگر گفته‌های لهوی و خلاف حق است و بدیهی است که کذب و نیز سخن لهوی خلاف حق، بدون معنا نخواهد بود.

۳. آواز نیکوی دارای ترجیع

از دیگر ویژگی‌هایی که در تحقق موضوع غنا نقش دارد، آواز نیکوی دارای ترجیع است. این ویژگی به نحو مطلق موضوع غنا نیست؛ زیرا ترجیع مراتبی دارد و آخرین مرتبه آن که طرب آور است و سبب عارض شدن خفت در نفس انسان می‌شود، موضوع غناست. این مطلب به طور مفصل در رد نظر کسانی که تنها صدای نیکو و دارای ترجیع را موضوع غنا می‌دانستند، مطرح گردید و ثابت شد که ترجیع و نیکویی صدا، شرط لازم برای تحقق موضوع غنا هست ولی شرط کافی نیست.

محقق نراقی، با توجه به روایاتی که صدای نیکو و دارای ترجیع را به صورت مطلق نهی نکرده اند، خود را در مشکل و معضلی مشاهده می‌کند و در ارائه راه حل می‌گوید: (افراد غنا به طور مطلق حرام نیست) ۹۸. حال آنکه صدای نیکو و دارای ترجیع اگر به حد طرب نرسد، از همان اول داخل در موضوع غنا نبوده است تا نیازمند تخصیص باشد، بلکه مرتبه ای از صدای دارای ترجیع که طرب آور باشد داخل در غناست.

۴. صدای طرب آور

آخرین شرط غنا این است که از طریق صدای طرب آور تحقق یابد؛ به این معنا که ترنم و ترجیع صدا در حدی باشد که سبب طرب و عروض خفت نفسانی در مخاطب شود، به گونه ای که رفتارهای خلاف شأن و غیرعادی از او صادر گردد. بیان این مطلب به طور مفصل گذشت.

راه های معتبر تشخیص طرب

اکنون باید روشن گردد که صدای طرب آور چگونه تشخیص داده می‌شود، یا به تعبیری راه های تشخیص آواز طرب آور چیست؟

تنها راه تشخیص آواز غنایی این نیست که بالفعل طرب آور باشد، بلکه ممکن است صدایی فی الجمله طرب آور باشد؛ یعنی شأن و اقتضای طرب آوری را داشته باشد، یا آنکه عرف آن صدا را طرب آور بدانند، یا آنکه ممکن است آوازی فی الجمله طرب آور باشد، هرچند برای برخی طرب آور نباشد. از این رو سه راه برای تشخیص طرب آوری هر آوازی وجود دارد: ۱. صدایی که فی الجمله خفت آور باشد؛ ۲. صدایی که بالفعل طرب ایجاد کند؛ ۳. طرب عرفی، بدان معنا که عرف طرب آوری آن را تشخیص دهد.

۱. طرب شانی و اقتضایی فی الجمله

مراد از طرب شانی در تعریف غنا، این است که آواز، شأنیت و اقتضای ایجاد طرب را داشته باشد ولو آنکه در حال حاضر به هر دلیلی از جمله وجود موانع، نسبت به برخی افراد طرب آور نباشد و آثار آن مانند سبک سری و کاهش رفتار عاقلانه آشکار نشود.

بر این اساس حکم حرمت غنا، به طبیعت آواز طرب آور تعلق گرفته است، چنانچه شارع حکم به حرمت طبیعت خمر مسکری کرده است که شأن و اقتضای مست کنندگی را دارد و این حکم منافاتی با مسکرنبودن مقدار اندک آن ندارد. بنابراین همان گونه که مقدار زیاد آن حرام است، مقدار اندک آن نیز حرام خواهد بود. در غنا نیز طبیعت و ماهیت صدای دارای ترجیح و طرب آور حرام است و این منافات ندارد با اینکه برخی از افراد غنا، بالفعل طرب آور نباشد.

غالباً خوانندگان در حین اجرای خوانندگی، مقیدند که طبق موازین و قواعد موسیقی بخوانند، از این رو بسیاری از اوقات اشعار آنان در خودشان تأثیر طرب آوری ندارد. بر این اساس، گاه صدایی نسبت به شخص خواننده بالفعل طرب آور نیست ولی نسبت به شنونده طرب آور است، یا آنکه صدایی نسبت به ملتی طرب آور است ولی نسبت به ملتی دیگر طرب آور نیست، مانند برخی از صداها و آوازهای غربی که نسبت به مردم مشرق زمین طرب آور نیست، بلکه چه بسا مسممکننده نیز هست، اما برای خود غربیان طرب آور است. حال اگر آوازی فی الجمله طرب آور باشد، ولی برای برخی طرب آور نباشد، برای همگان حکم غنا را خواهد داشت.

شیخ انصاری معتقد است که نمی توان طرب آوری بالفعل را ملاک شناخت صدای طرب آور از غیر آن دانست، از این رو وی، افزون بر آوردن قید فی الجمله در تعریف غنا، قید شأن و اقتضا را نیز اضافه کرده و می گوید مراد از صدای مطرب آن است که فی الجمله از ویژگی اطراب و خفت آوری برخوردار باشد، مانند آنکه نسبت به مغنی یا مستمع طرب آور باشد، یا آنکه صدایی شأن و اقتضای طرب آوری داشته باشد، به گونه ای که اگر مانعی مانند زشتی صدا و غیر آن نباشد، خفت حاصل می گردد: (ثم إن المراد بالمطرب ما كان مطرباً في الجملة بالنسبة إلى المغنى أو المستمع أو ما كان من شأنه الاطراب ومقتضياً له لو لم يمنع مانع من جهة قبح الصوت أو غيره).^{۹۹}

گویا شیخ انصاری احساس کرده است که اگر مراد از طرب، تنها طرب فی الجمله یا طرب فعلی باشد، بسیاری از موارد غنا از موضوع آن خارج می گردد، از این رو قید شأن و اقتضا را اضافه کرده است تا موارد دیگر را نیز شامل شود.

به نظر می آید قید طرب آوری فی الجمله از قید شأنیت و اقتضای بی نیاز می کند؛ زیرا هر جا طرب آوری فی الجمله باشد، معنایش این است که هر چند نسبت به برخی طرب آور است، ولی نسبت به برخی به جهت موانع و به رغم اقتضا، طرب آور نیست.

۲. طرب بالفعل

مراد از طرب بالفعل، آن است که هر فردی در حال شنیدن آواز غنایی، حالت طرب به وی دست دهد. آوازهای غنایی به طور معمول این ویژگی را دارند که شنونده آن تحت تأثیر قرار گرفته و بالفعل حالت طرب به وی دست می دهد، بدیهی است که در این صورت آن صدا محکوم به حرمت است.

۳. طرب عرفی

مقصود کسانی که برای اثبات معنای غنا فهم عرف را میزان قرار داده اند، این است که اگر عرف صدایی را طرب آور تشخیص دهد، حکم غنا برای آن صدا ثابت خواهد شد. بر این اساس اگر از نظر عرف صدایی خفت آور باشد ولی نسبت به برخی از افراد طرب آور نباشد، آن صدا حکم غنا را پیدا خواهد کرد.

از مجموع آنچه در توضیح تعریف منتخب بیان شد، این نتیجه به دست می آید که موضوع غنا، صدای انسانی است که افزون بر نیکویی و معناداری، به گونه ای خواننده شود که ترجیح آن سبب عارض شدن طرب و خفت در نفس انسان گردد، اعم از اینکه بالفعل و در حال حاضر ایجاد طرب کند، یا آنکه در حال حاضر نسبت به برخی طرب آور باشد و نسبت به بعضی دیگر طرب آور نباشد، یا آنکه عرف آن صدا را طرب آور بداند.

مراجع

۱. مستند الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۴۷.

۳. میرزای قمی، رساله فی تحقیق الغنا، ص ۷۰۸.

۴. اثنا عشریة، ص ۱۳۲.

۵. الکافی فی الفقه، ص ۲۸۱.

۶. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۷. الجامع للشرایع، ص ۳۹۷.

۸. تذکره الفقهاء، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

٩. معالم الدين فى فقه آل يس، نسخه خطى، شماره ٣٩٩، كتابخانه آيت الله مرعشى، ورقه هاى الف - ب.

١٠. اللمعة الدمشقية، ص ٩٢.

١١. مقنع، ابواب الحدود ص ٤٥٥ - ٤٥٦.

١٢. مستدرک الوسائل، ج ١٣، ص ٣١٤؛ السيد بروجردى، جامع احاديث الشيعة، ج ١٧، ص ١٨٦.

١٣. المدونة الكبرى، ج ٤، ص ٤٢١.

١٤. عون المعبود، ج ١٣، ص ١٨٦.

١٥. تفسير قرطبي، ص ٥٥، ج ١٤.

١٦. تفسير آلوسى، ج ٢١، ص ٦٩.

١٧. كتاب الام شافعى، ج ٦، ص ٢٢٦.

١٨. المجموع، ج ٢٠، ص ٢٢٩.

١٩. فقه المذاهب، ج ٢، ص ٤٢.

٢٠. همان.

٢١. الثمر الدانى, ص ٦٧٦; تكلمة البحر الرائق, ص ١٤٨.

٢٢. مستند الشيعة, ج ١٨, ص ١٨٣.

٢٣. مسالك الافهام, ج ١٤, ص ١٨.

٢٤. معجم مقائيس اللغة, ج ٤, ص ٣٩٧; لسان العرب, ج ١٥, ص ١٣٦; القاموس الفقهى, ص ٢٧٩.

٢٥. تاج العروس, ج ٢٠, ص ٣٠.

٢٦. معجم مقائيس اللغة, ج ٤, ص ٣٩٨.

٢٧. لسان العرب, ج ١٥, ص ١٣٦; تاج العروس, ج ٢٠, ص ٣٠.

٢٨. سعدى الخودى, اقرب الموارد, ص ٨٩٠.

٢٩. التحفة السنية, ص ٢٤; مفتاح الكرامة, ج ١٢, ص ١٦٨; جواهر الكلام, ج ٢٢, ص ٤٥.

٣٠. من لا يحضره الفقيه, ج ٤, ص ٦٠.

٣١٠ انّ على ابن الحسين عليه السلام كان يقرأ القرآن فربّما مر به المارّ
فصعق من حسن صوته و...) (كافي، ج ٢، ص ٦١٥; وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١١).

٣٢. كافي، ج ٢، باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن، ص ٦١٤ - ٦١٦.

٣٣. شيخ طوسي، مبسوط، ج ٨، ص ٢٢٦; مستدرک سفینه البحار، ج ٥، ص ٤٤٦; السيرة النبوية، ج ٣، ص ٢٦٩ - ٢٧٠.

٣٤. مجمع الفائدة، ج ٨، ص ٥٧.

٣٥. حضرات آيات على پناه اشتهاردی، مجتبی عراقی و حسین یزدی اصفهانی، کتاب

مجمع الفائدة و البرهان مقدس اردبیلی را تصحیح نموده و بر آن تعلیقه زده

اند (مجمع الفائدة و البرهان، ج ١، ص ١).

٣٦. مستند الشيعة، ج ١٨، ص ١٨٣.

٣٧. همان، ج ١٤، ص ١٢٦.

٣٨. جامع المقاصد، ج ٤، ص ٢٣.

٣٩. وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١٢.

٤٠. (ترجيع الصوت ومدّه) (جواهر الكلام, ج ٢٢, ص ٤٦).

٤١. (الصوت المشتمل على الترجيع) (حاشية مجمع الفائدة, ص ٢٧).

٤٢. مجمع الزوائد, ج ٧, ص ١٦٩; الجامع الصغير, ج ١, ص ١٩٩; كنز العمال, ج ١, ص ٦٠٦.

٤٣. كافي, ج ٢, ص ٦١٤; وسائل الشيعة, ج ٢, ص ٢١٠.

٤٤. قطب الدين راوندى, الدعوات, ص ٢٣ - ٢٤.

٤٥. شيخ بهايى, كشكول, ج ٢, ص ٥.

٤٦. (ترديد الصوت فى الحلق فى قرائته أو غناء أو زمر و...) (تاج العروس, ج ١١, ص ١٥٥; لسان العرب, ج ٨, ص ١١٥).

٤٧. (الترجيع بمعنى تحسين الصوت فى القرائة...) (مجمع البحرين, ج ٣, ص ١٥٠).

٤٨. تاج العروس, ج ١١, ص ١٥٦.

٤٩. لسان العرب, ج ٨, ص ١١٤.

٥٠. مجمع البحرين, ج ٣, ص ١٥٠; الموسوعة الذهبية, ج ١, ص ٢٦١.

٥١. جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ٤٦.

٥٢. شيخ على عاملي، تنبيه الغافلين و تذكير العاقلين، ص ٣.

٥٣. كافي، ج ٢، ص ٦١٦.

٥٤. (ومن اکتفى بذكر الترجيع كالقواعد، اراد به المقتضى للاطراب) (شيخ انصاري، المكاسب، ج ١، ص ٢٩٢).

٥٥. (يرجعون القرآن ترجيع الغناء) (كافي، ج ٢، ص ٦١٤؛ وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١٠).

٥٦. (ورجع بالقرآن صوتك فان الله يحب الصوت الحسن) (كافي، ج ٢، ص ٦١٦؛ وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢١١ - ٢١٢).

٥٧. مكاسب، ج ١، ص ٣١٠.

٥٨. مستند الشيعة، ج ١٤، ص ١٤٨.

٥٩. مفتاح الكرامة، ج ١٢، ص ١٦٩؛ جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ٤٦.

٦٠. معجم مقائيس اللغة، ج ٣، ص ٤٥٤.

٦١. لسان العرب، ج ١، ص ٥٥٧.

۶۲. تاج العروس، ج ۲، ص ۱۸۱.

۶۳. القاموس الفقهي، ص ۲۷۹. ۶۴. امام خمینی، المکاسب المحرمه، ج ۱، ص ۱۹۸، به

نقل از: محمدرضا آل‌الشیخ. ۶۵. (برای جهل دو معنا آمده است یکی جهل در

برابر علم و دیگری جهل به معنای خفت و خلاف طمأنینه) (معجم مقاییس اللغة،

ج ۱، ص ۴۸۹).

۶۶. سفاهت به معنای خفت است و طیش نیز در مورد کسی به کار می‌رود که در رأی

مضطرب است و استقامتی ندارد (النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۷۶).

۶۷. لسان العرب، ج ۹، ص ۷۹ - ۸۰.

۶۸. در توقّد معنای مطاوعه نهفته است که ریشه آن (وقد / یقد) است. اهل لغت

گفته اند: (وقّد) اسم و به معنای زبانه آتشی است که دیده می‌شود (العین، ج

۵، ص ۱۹۸).

۶۹. استخفه الطرب واخفّه إذا حمّله علی الخفّه وأزال حلمه) (لسان العرب، ج ۹، ص ۷۹ - ۸۰).

۷۰. (الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب) (مستند الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۲۴).

۷۱. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۴۵؛ امام خمینی، مکاسب محرّمه، ج ۱، ص ۱۹۸.

٧٢.سوره احزاب (٣٣), آيه ٣٢.

٧٣.التبيان, ج ٨, ص ٣٣٨; جصاص, احكام القرآن, ج ٣, ص ٤٧٠.

٧٤.(انه مد الصوت المشتمل على الترجيع المطرب) (شيخ انصارى, مكاسب, ج ١, ص

٢٩٢; تحرير الاحكام, ج ٥, ص ٢٥١; مجمع الفائدة, ج ١٢, ص ٣٨٧; كفاية

الاحكام, ج ١, ص ٤٢٧).

٧٥.همان.

٧٦.(هو ما يسمى فى العرف غناً) (مسالك الافهام, ج ٣, ص ١٢٦; الروضة البهيّة,

ج ١, ص ٢١٣; ميرزاى قمى, رساله فى تحقيق الغناء, ص ١; الحدائق الناضرة, ج ١٨,

ص ١٠١).

٧٧.ميرزاى قمى, رساله فى تحقيق الغناء, ص ٢.

٧٨.وحيد بهبهانى, حاشية مجمع الفائدة و البرهان, ص ٢٧.

٧٩.(العرف عادة جمهور قوم فى قول أو فعل) (معجم لغة الفقهاء, ص ٣٠٩).

٨٠.(هو ما استقر فى النفوس من جهة شهادة العقول فتلقته الطباع السليمة بالقبول) (شيخ انصارى, المكاسب, ج ٢, ص ٢٩١).

۸۱. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۰۲.

۸۲. مکاسب، ج ۱، ص ۲۹۶.

۸۳. الوافی، ج ۱۷، ص ۲۱۸.

۸۴. امام خمینی، مکاسب محرّمه، ج ۱، ص ۲۰۲.

۸۵. برگرفته از امام خمینی، مکاسب محرّمه، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۲۰۰. مطالب یادشده با تنظیمی جدید ارائه شده است.

۸۶. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۸۶.

۸۷. کلمه التقوی، ج ۴، ص ۱۷.

۸۸. مکاسب، ج ۱، ص ۲۹۶.

۸۹. در تعریف رقص گفته شده است که (رقص) به فتح راء و سکون قاف، مصدر باب

(رقص)، عبارت است از تحریک جسم و فراز و فرود آن، با حرکات موزون و متناسب

(معجم لغة الفقهاء، ص ۲۲۵).

۹۰. مصباح المنهاج، ص ۲۹۳.

٩١. امام خمينى، مكاسب محرمه، ج ١، ص ١٩٩.

٩٢. جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ٥٥.

٩٣. همان، ص ٥١.

٩٤. احياء علوم الدين، ج ٢، ص ٢٧٠.

٩٥. سوره لقمان (٤)، آيه ٣١.

٩٦. مجمع البيان، ج ٨، ص ٧٦.

٩٧. اسباب نزول الآيات، ص ٢٣٢؛ مجمع البيان، ج ٨، ص ٧٦.

٩٨. مستند الشيعة، ج ١٤، ص ١٤١.

٩٩. شيخ انصارى، مكاسب، ج ١، ص ٢٩٣.